

إبراهيم بن عبد الحميد، وثقه الشيخ في الفهرست. قال في كتاب الرجال: إنه واقفي من أصحاب الصادق عليه السلام. قال سعد بن عبد الله: إنه أدرك الرضا عليه السلام و لم يسمع منه. فتركت روايته لذلك. و قال الفضل بن شاذان: إنه صالح.

إبراهيم بن شعيب من أصحاب الكاظم عليه السلام واقفي لا أعتمد على روايته.
إسماعيل بن سماك ... كان واقفيا. و قال النجاشي: إنه ثقة واقفي فلا أعتمد حينئذ على روايته.
إسماعيل بن أبي زياد السكوني الشعيري كان عاميا.

شهيد ثانی در این خصوص چنین می نویسد:

المشهور بين اصحابنا اشتراط ايمانه مع ذلك قطعوا به في كتب الاصول و غيرها مع علمهم بأخبار ضعيفة او موثقة في ابواب الفقه معتذرين عن ذلك بانجبار الضعف بالشهرة و نحوها من الاسباب. (رسائل في درايه الحديث، ج ١ ص ١٣٤)

دیدگاه دوم: عدم اشتراط ايمان

گروهی دیگر از علما و فقها که در رأس آنها شیخ طوسی قرار دارد، ايمان را در راوی شرط ندانسته اند، بلکه صرف اسلام را کافی می دانند و به جواز عمل به روایات مخالفان معتقدند به شرط آن که با روایات یا فتاوی شیعه مخالف نباشد. شیخ طوسی در کتاب عدة الاصول، ضمن بحث مفصلي در خصوص تعارض اخبار، دستور العمل مفید و کارایی را در این خصوص ارائه می دهد:

فأما الاخبار إذا تعارضت وتقابلت ، فانه يحتاج في العمل ببعضها إلى ترجيح ، والترجيح يكون باشياء : منها : أن يكون أحد الخبرين موافقا للكتاب أو السنة المقطوع بها والآخر مخالفا لهما ، فانه يجب العمل بما وافقهما وترك العمل بما خالفهما ... فأما إذا كان [الراوى] مخالفا في الاعتقاد لاصل المذهب وروى مع ذلك عن الاثمة عليهم السلام نظر فيما يرويه؛ فان كان هناك من طرق الموثوق بهم ما يخالفه ووجب اطراح خبره، وان لم يكن هناك ما يوجب اطراح خبره ويكون هناك ما يوافقه ووجب العمل به. وان لم يكن من الفرقة المحقة خبر يوافق ذلك ولا يخالفه ، ولا يعرف لهم قول فيه ، ووجب أيضا العمل به ، لما روى عن الصادق عليه السلام انه قال : (إذا انزلت بكم حادثة لا تجدون حكمها فيما روى عنا فانظروا إلى ما رووه عن على عليه السلام فاعملوا به) و لاجل ما قلناه عملت الطائفة بما رواه حفص بن غياث ، و غياث ابن كلوب ، و نوح بن دراج ، و السكونى ، و غيرهم من العامة عن ائمتنا عليهم السلام فيما لم ينكروه ولم يكن عندهم خلافة.

و إذا كان الراوى من فرق الشيعة مثل الفطحية ، والواقفة ، والناووسية وغيرهم نظر فيما يرويه : فان كان هناك قرينة تعضده أو خبر آخر من جهة الموثوقين بهم ، ووجب العمل به . وان كان هناك خبر آخر يخالفه من طريق الموثوقين ، ووجب اطراح ما اختصوا بروايته والعمل بما رواه الثقة . وان كان ما رووه ليس هناك ما يخالفه ولا يعرف من الطائفة العمل بخلافه ، ووجب أيضا العمل به إذا كان متحرجا في روايته موثوقا في امانته ، وان كان مخطئا في أصل الاعتقاد . و لاجل ما قلناه عملت الطائفة بأخبار الفطحية مثل عبد الله بن بكير وغيره ، و أخبار الواقفة مثل سماعة بن مهران ، و على بن أبى حمزة، و عثمان بن عيسى ، و من بعد هؤلاء بما رواه بنو فضال و بنو سماعة و الطاطريون وغيرهم ، فيما لم يكن عندهم فيه خلافة .

و أما ما ترويه الغلاة و المتهمون و المضعفون وغير هؤلاء ، فما يختص الغلاة بروايته ، فان كانوا ممن عرف لهم حال استقامة و حال غلو، عمل بما رووه في حال الاستقامة ، و ترك ما رووه في حال خيانتهم ، و لاجل ذلك عملت الطائفة بما رواه أبو الخطاب محمد ابن أبى زينب في حال استقامته و تركوا ما رواه في حال تخليطه و كذلك القول في أحمد بن هلال العبرتائى، و ابن أبى عذافر وغير هؤلاء. فأما ما يرويه في حال تخليطهم فلا يجوز العمل به على كل حال.

و كذلك القول فيما ترويه المتهمون و المضعفون؛ وان كان هناك ما يعضد روايتهم و يدل على صحتها ووجب العمل به. وان لم يكن هناك ما يشهد لروايته بالصحة ووجب التوقف في اخبارهم ، و لاجل ذلك توقف المشايخ عن أخبار كثيرة هذه صورتها و لم يرووها واستثنوها في فهارستهم من جملة ما يروونه من التصنيفات.

فأما من كان مخطئا في بعض الافعال أو فاسقا بافعال الجوارح و كان ثقة في روايته ، متحرزا فيها ، فان ذلك لا يوجب رد خبره ، و يجوز العمل به لان العدالة المطلوبة في الرواية حاصلة فيه ، و انما فسق بافعال الجوارح يمنع من قبول شهادته و ليس يمنع من قبول خبره ، و لاجل ذلك قبلت الطائفة أخبار جماعة هذه صفتهم^١ .

همچنین سخن شیخ طوسی در مقدمه الفهرست که در ابتدای این بحث گذشت، حاکی از عدم اعتنای ایشان به اتهام فساد مذهب راوی است.

^١ . العدة في الاصول، جلد ١ ، صفحه ١٤٧ تا ١٥٥ (چاپ ستاره قم)

ادله عدم شرطیت ایمان در قبول خبر:

مهم ترین ادله ای که قائلان به عدم اعتبار (دسته دوم) به آن استناد کرده‌اند، عبارت است از:

- ۱) سیره عقلا در عمل به گزارش گزارشگران مورد وثوق، اعتنا به عقیده یا تفکر سیاسی و ...
- ۲) ضابطه‌مند نبودن تضعیفات اعتقادی، که قسمت عظیمی از تضعیفات رجالی شیعه را شامل می‌شود.
- ۳) روایات این باب، از جمله:

۱) عن ابی عبدالله علیه السلام: إذا انزلت بکم حادثة لاتجدون حکمها فیما روی عننا، فانظروا الی ما رووه عن علی علیه السلام فاعملوا به.

۲) عن محمد بن مسلم، قلت له (ابی عبدالله علیه السلام): ما بال اقوام یروون عن فلان و عن فلان عن رسول الله لایتهمون بالکذب فیجیء منکم خلافة؟ قال: ان الحدیث ینسخ کما ینسخ القرآن.

جهت حل این معضل و تعیین تکلیف تعامل با روایات راویان فاسد المذهب، باید مسیر ذیل را پیمود:

أ. شناسایی تعامل ائمه ع با روایان فاسد المذهب؛

ب. شناسایی تعامل روایان و اصحاب

به ترجمه‌های ذیل در رجال نجاشی دقت نمایید:

۶۷۶: علی بن الحسن بن علی بن فضال ... أبو الحسن کان فقیه أصحابنا بالکوفة و وجههم و ثقتهم و عارفهم بالحدیث و المسموع قوله فیہ. سمع منه شیئا کثیرا و لم یعثر له علی زلة فیہ و لا ما ییشینه و قل ما روی عن ضعیف و کان فطحیا.

۸۴: الحسن بن محمد بن سماعة أبو محمد الکندی الصیرفی من شیوخ الواقفة کثیر الحدیث فقیه ثقة و کان یعانده فی الوقف و یتعصب.

۶۶۷: علی بن الحسن بن محمد الطائی الجریمی المعروف بالطاطری یکنی أبا الحسن و کان فقیها ثقة فی حدیثه و کان من وجوه الواقفة و شیوخهم و هو أستاذ الحسن بن محمد بن سماعة الصیرفی الحضرمی. و منه تعلم و کان یشکره فی کثیر من الرجال و لا یروی الحسن عن علی شیئا بلی منه تعلم المذهب.

شیخ طوسی در تهذیب ج ۷ ص ۱۰۰ می‌نویسد: لانه کان فطحیا غیر انا لانطعن علیه بهذه الطریقة

دقت در این ترجمه و ترجمه‌های مشابه، این مفهوم را می‌رساند که صرف فساد مذهب راوی، خدشه‌ای در تعامل مثبت راویان امامی با ایشان وارد نمی‌ساخته است.

ت. شناسایی تعامل صاحبان منابع اصلی حدیث شیعه

به تعداد روایات راویان فوق در کتب اربعه توجه نمایید. این تعداد روایت، حاکی از اعتنای صاحبان منابع حدیثی به روایات این دسته راویان است:

علی بن الحسن بن فضال: ۱۲۴۲ روایت

الحسن بن محمد بن سماعة: ۱۱۴۶ روایت

ث. شناسایی تعامل رجالیان شیعه (قدما)

توثیق جمع زیادی از راویان فاسد المذهب، حاکی از اعتماد رجالیون قدما به این گروه راویان است.

ج. شناسایی تعامل فقها و رجالیان متأخر شیعه

همانگونه که گفته شد، برخی فقها و رجالیان چون: علامه حلی، شهید اول، شهید ثانی، صاحب معالم و ... روایات این دسته راویان را نمی‌پذیرفتند یا به سختی و در برخی موارد و با لحاظ قرائن می‌پذیرفتند. ولی دیگر فقها و رجالیان، تفاوت چندانی بین روایات راویان فاسد المذهب ثقة با روایات راویان صحیح المذهب ثقة قائل نبودند؛ گرچه در باب تعارض روایات، بحث فرق می‌کند و صحت مذهب، جزو مرجحات است.

راه‌های شناخت مذهب راوی:

بیشترین تلاش در جهت شناسایی مذهب راویان را در «فهرست نجاشی» شاهدیم. به طور کلی می‌توان گفت جناب نجاشی به سه شیوه و راهکار به بیان مذهب راوی می‌پردازد:

الف) صراحت در ذکر مذهب راوی؛

این نحوه از اطلاع رسانی خود به دو گونه است:

۱- بیان مذهب افراد صحیح المذهب، با الفاظی همچون: صحیح الاعتقاد - من اصحابنا - صالح الامر - مستقیم الطريقة و ...

۲- بیان مذهب افراد فاسد المذهب، که طبق دو دسته ذیل ارائه شده است:

اول: گاهی فقط به فساد مذهب اشاره می‌کند؛ بی آن که به تعیین مذهب فاسدش بپردازد. مانند: فلان^۱ کان فاسد المذهب.

دوم: گاهی به تعیین مذهبش نیز می‌پردازد: فلان^۲ فطحی، واقفی، عامی و ...

۳- بیان تغییر مذهب راوی، که به دو صورت به اجرا درآمده است:

اول: رجعت از مذهب فاسد به مذهب حق: کان زیدیا^۳ ثم انتقل الینا

دوم: بازگشت از مذهب حق به مذهب فاسد: روی عن ابی الحسن موسی علیه السلام ثم وقف علی ابی الحسن الرضا علیه السلام.

عباراتی چون: « ثم وقف، رجع، تغیر، ثم خلط، عاد و وقف، فی حال استقامته، انتقل الینا، ثم اظهر الانتقال و ... » دلالت بر تغییر

مذهب راوی دارند (از صحت به فساد یا بالعکس).

ب) بیان مذهب به شکل غیرمستقیم؛

این نحوه از بیان مذهب، تحت عنوان «وثاقت مطلق» نمود پیدا می‌کند.

توضیح آن که: توثیق در رجال نجاشی به دو گونه ابراز شده است: توثیق مطلق، که با لفظ «ثقة» و بدون ذکر قیدی انجام می‌گیرد و توثیق مقید

(نسبی)، که به همراه قیدی ذکر می‌شود، مثل: ثقة فی الحدیث، ثقة فی روایت. وثاقت مطلق در نگاه علمای پیشین (قدما) شامل دو معنا می

شود: وثاقت در نقل روایت و صحت مذهب. اما وثاقت مقید در نگاه ایشان، فقط شامل یک معنا می‌شود: وثاقت در نقل روایت؛ یعنی راوی با آن

که فاسد المذهب است، اما در نقش انتقال میراث حدیثی شیعه، مورد اعتماد می‌باشد. لذا وقتی که به فهرست نجاشی رجوع می‌کنیم، در اکثر

قریب به اتفاق موارد، وثاقت مقید در مورد راویان فاسد المذهب (اعم از امامی فاسد المذهب مانند فطحیه و واقفیه، و غیر امامی مانند عامه)

استعمال شده است. به همین دلیل است که قدما، وثاقت چنین راویانی را به صورت مقید ذکر می‌کردند تا گستره وثاقت او را مشخص سازند.

ج) عدم اشاره به مذهب راوی.

بسیاری از بزرگان بر این باورند با توجه به مقدمه کتاب و مشی مؤلف، در صورت سکوت نجاشی در مورد مذهب راوی، می‌توان عدم فساد مذهب

وی را برداشت نمود. گرچه شاید بتوان برای این مسأله مورد نقضی یافت، ولی کلیت آن مورد پذیرش است.

توجه به عباراتی چون ترجمه الحسین بن یزید النوفلی «وقال قوم من القمیین إنه غلا فی آخر عمره و الله أعلم و ما رأینا له رواية تدل علی هذا.»

و مشابه آن (که به غایت کم اهمیتی این اتهام است، از دیدگاه نجاشی^۱)، عنایت خاص نجاشی در ذکر فساد مذهب راویان یا اتهام به ایشان در

این خصوص را می‌رساند؛ و لو این اتهام را نپذیرفته باشد.

دیگر نشانه‌ها:

برخی نشانه‌ها از سوی رجالیون جهت شناسایی مذهب راوی ارائه شده که در دلالت برخی از آنها می‌توان تردید نمود. از آن جمله است:

أ. به کارگیری برخی اصطلاحات و واژگان (چون: من اصحاب الحدیث - لیس بالمتحقق بنا - هو اخلط بنا من ایبه و ادخل فینا -

صاحب حدیث من العامة که دلالت بر عامی بودن دارند)؛

ب. استناد روایات امامان علیهم السلام به پیامبر صلوات الله علیه و آله یا امیرالمؤمنین علیه السلام؛

ت. ذکر نام امام بدون کنیه،

ث. سکوت عامه از مذهب راوی و نسبت رفض به وی،

ج. سیاق سند و طریق روایت و ...

^۱. اتهام فوق به این ادله قابل اخذ نیست ولی با این حال، نجاشی به نقل و نقد آن پرداخته است: ۱. علت تضعیف غلو است که حد و حصر خاص و مشخصی ندارد ۲- اتهام غلو از سوی قمیونی است که در این امر سختگیر هستند ۳- این اتهام از سوی گروهی از قمی ها وارد آمده، نه همه ایشان ۴- این امر (غلو) بر فرض وقوع، در اواخر عمر راوی رخ داده که نقل حدیث در آن یا نبوده یا خیلی کم بوده (دوره بازنشستگی) ۵- این اتهام، پس از بررسی روایات راوی، رد شده است.

اشاره ای گذرا به معرفی برخی فرق شیعه:

با توجه به این مطلب که بین فرقه‌های شیعه، در پذیرش یا عدم پذیرش روایات راویان، تفاوت است، لازم است به بررسی اجمالی مهم ترین فرق شیعی، پردازیم. فرق: کیسانیه، زیدیه، اسماعیلیه، غلاة، فطحیه، ناووسیه.

توضیحی در خصوص واژه «شیعه»:

لفظ شیعه در اصطلاح به کسانی گفته می شود که به امامت و خلافت بلافضل حضرت علی علیه السلام معتقدند و بر این عقیده‌اند که امامت او از طریق نص جلی و یا خفی ثابت شده است و امامت، حق او و فرزندان اوست.^۱ واژه شیعه و کاربرد آن نزد اهل سنت کاملاً با اصطلاح شیعه و کاربرد آن نزد علمای امامیه تفاوت دارد. واژه شیعه و مشتقات آن نزد اهل سنت معنایی غیر از معنای یادشده داشته و هیچ ارتباطی با معنای شیعه از دیدگاه علمای امامیه ندارد.^۲

انواع تشیع

در کتاب «تاریخ تشیع تا قرن دهم» یک دسته بندی نسبت به تشیع ارائه شده که با تغییری در برخی موارد آن، به ذکر آن اقدام می‌نماییم:

۱- تشیع سیاسی

عده ای بین تشیع واقعی و سیاسی را خلط کرده اند. در صورتی که در نظر نگرفته اند که گاهی مردم از آن جهت از علویان حمایت کرده اند که ایشان را از امویان لایق تر می دیدند. نه به این عنوان که بنی هاشم و خاندان اهل بیت علیهم السلام وصایای حقیقی رسول خدا هستند. به این معنا که برای نقل حدیث و یا حتی در احکام فقهی مقید به رجوع نزد اهل بیت علیهم السلام نبودند بلکه ایشان را نیز قبول داشتند. این مسئله در کتب جرح و تعدیل اهل سنت نیز رسوخ کرد و آنها تشیع به این مفهوم را در مورد شخصیت‌های قرن اول تا سوم به طور مکرر به کار می برند و بسیاری را با تعبیر «فیه تشیع یسر» معرفی می کنند و از این روست که در مقام سنجش و ارزیابی مقام معنوی و علمی خلفا، علی علیه السلام را برتر از دیگران می دانستند و همین موجب شد تا در مقابل اهل سنت «شیعه» نام بگیرند.

از این گروه تشیع سیاسی میتوان به زیدیه اشاره نمود که در مورد امامت به نص خفی درمقابل نص جلی شیعه دوازده امامی تکیه داشتند و تنها امامت علویان را می پذیرفتند و بسیاریشان نیز به نصی اعتقاد نداشتند و تنها قیام کننده با شمشیر را از علویان حمایت می کردند. آنها با وجود اقرار به برتری امیرالمومنین، اما خلافت شیخین را نیز می پذیرفتند.

۲- تشیع اعتقادی:

در این گرایش شیعیان در تمامی مسائل فقهی و کلامی از اهل بیت علیهم السلام پیروی کرده و از میان احادیث، تنها حدیث آنان را حجت می دانستند. این گرایش را می توانیم «تشیع اعتقادی» نامگذاری کنیم. ریشه این گرایش به اعتقاد به امامت از نوع خاص آن بر می گردد. در حقیقت امام در این اعتقاد، جایگاه خاصی از لحاظ معنوی و فکری دارد. رسالت او جدای از اداره جامعه، تفسیر و تبیین دین هم هست و این به دلیل ارتباط خاصی است که با رسول خدا(صلی الله علیه و اله) دارد. پیروان این گرایش عمدتاً از امام با تعبیر امامت، وصایت، ولایت و نه خلافت یاد می کنند. از میان تعاریفی که برای «شیعه

۱. اوائل المقالات ص ۴۲ و فرق الشیعه نوبختی ص ۱۸. ابن حزم گفته است: شیعه به کسی گفته می شود که قائل است علی بن ابی طالب پس از پیامبر برترین مردم و سزاوارترین به امامت (جانشین) است. (الفصل فی الملل و الاهواء و النحل، ابن حزم، ج ۲ ص ۲۲۶)

با جمع بندی موارد استعمال این واژه، می توان گفت اصطلاح شیعه به سه معنا به کار رفته است: شیعه اعتقادی، شیعه در مقابل عثمانیه و نیز به معنای دوستی اهل بیت علیهم السلام. (تاریخ تشیع در ایران، رسول جعفریان، ج ۱ ص ۱۹) شیعه به معنای اعتقادی، نخستین بار در زمان رسول خدا به پیروان حضرت علی اطلاق شده است. با استفاده از این اصطلاح، بعدها به پیروان عثمان «شیعه عثمان» و به پیروان معاویه عنوان «شیعه معاویه» اطلاق شد تا اینکه پس از جنگ صفین این اصطلاح برای شیعیان امام علی علیه السلام به کار رفت و پیروانش در سال شصت هجری طی نامه ای که به امام حسین علیه السلام نوشتند، رسماً خود را شیعه اعتقادی امام علی علیه السلام نامیدند. (تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۲۲۸ - تاریخ الطبری، ج ۵ ص ۳۵۲)

۲. شیعه در اصطلاح اهل سنت بر معانی مختلفی استعمال شده است که طبق مراتبشان، به ذکر آن ها می پردازیم:

۱- من أحبّ علیاً و اولاده (با تمسک به آیه الموده فی القربی): طبق این معنا همه مسلمانانی که اهل بیت ع را دوست دارند، در ردیف شیعیان قرار گرفته‌اند.

۲- برخی معتقدند شیعه به کسی گفته می شود که دوست‌دار امام علی علیه السلام است و علیرغم پذیرفتن ایشان به عنوان خلیفه چهارم پس از پیامبر، ایشان را بر عثمان برتری می‌دهد و معتقد است که امام علی در تمامی جنگ‌هایش بر حق بوده و محاربین ایشان خطاکار بوده اند، اما شیخین را بر امام علی علیه السلام مقدم می‌دارد.

۳- برخی دیگر معتقدند شیعه کسی است که امام علی علیه السلام را بر تمامی صحابه حتی بر شیخین مقدم می‌دارد و قایل به افضلیت ایشان است نه احقیت در خلافت. ذهبی در این باره می گوید: «تشیع به این معنا در میان اهل سنت بسیار زیاد است و شاید این عقیده، عاملی است برای جرح و تضعیف بعضی از راویان نزد عامه.» (به نقل از قاموس الرجال، ج ۱۱ ص ۵۶) برخی علمای اهل سنت از جمله حاکم نیشابوری به اذعان برخی دیگر، به این معنا شیعه هستند. ذهبی درباره حاکم نیشابوری می نویسد: «حاکم در فن حدیث متخصص بوده و ریاست این پیشه در خراسان و کل جهان بر عهده او بوده است» سپس می گوید: «و کان فیه من التشیع» (سیر اعلام النبلاء ج ۱۷ ص ۱۵۱)

۴- شیعه کسی است که عقیده به جانیشینی بلافضل علی علیه السلام برای رسول الله صلی الله علیه و آله دارد. (در کتب رجالی از جمله رجال التجاشی و الفهرست للطوسی این معنا مد نظر است.) درنامه رجال مقارن، نجم الدین طوسی، نشر مؤسسه آموزشی پژوهشی مذاهب اسلامی، صفحه ۵۱

اعتقادی» شده، شاید بهترین تعریف، تعریف «ابان بن تغلب» است که گفت: «الشَّيْبَعَةُ الَّذِينَ إِذَا اخْتَلَفَ النَّاسُ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) اخْتَلَفَ بَقُولِ عَلِيِّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَ إِذَا اخْتَلَفَ النَّاسُ عَنِ عَلِيِّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) اخْتَلَفَ بَقُولِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ)».

۳- تشبیه غالی:

از جریانات مهم آنحرافی که از عهد امیرالمؤمنین (علیه السلام) آغاز شد و در ضایع کردن چهره تشبیه نقش اساسی داشت، حرکتی است که تحت عنوان «غلو» در تاریخ به وجود آمده است به طوری که صفات لاهوتی و ربوبی را به ایشان نسبت می دادند. از نگاهی ویژه، غلو نتیجه محبت بسیار قوی است که در بدو امر در میان شیعیان کوفه نسبت به امام (علیه السلام) به وجود آمد و همان اندازه که از علاقه مردم به ایشان نشأت گرفته، برگرفته از واکنش در برابر دشمنی بی اندازه امویان نسبت به امیرالمؤمنین (علیه السلام) در طول ۹۰ سال است.

غیر از واژه شیعه، واژگان دیگری نیز در این خصوص استعمال شده است که هر کدام معنای خاصی را به دنبال دارد:^۱

۱- امامی

اصطلاح امامیه به طور عام به تمام فرقه هایی گفته می شود که به امامت بلافصل علی بن ابی طالب علیه السلام معتقدند، اما اصطلاح خاص امامیه، تنها بر شیعه اثنی عشری (صحیح المذهب) اطلاق می شود.^۲

۲- رافضی:

رفض مصدر رَفَضَ در لغت به معنای کنار گذاشتن و خوار کردن آمده است. این کلمه نخستین بار توسط زید بن علی علیه السلام به کسانی اطلاق شد که به دلیل اعتقاد او به امامت مفضول، او را رها کرده و دست از یاری اش کشیدند.^۳ نیز در اصطلاح اهل سنت، هر شیعه، رافضی است به این دلیل که پیروی از خلافت سه خلیفه اول را رها کرده و به امام مفترض الطاعة قائل شده است.^۴ برخی از عالمان رجال اهل سنت، در تضعیف رجال سند برخی روایات، نسبت رافضی به آنان می دهند و معتقدند رافضیان، صحابه رسول خدا را ناسزا می گویند و روایات ساخته و مصنوع خود را به راویان موثق نسبت می دهند.^۵

برخی از مهم ترین فرق شیعه عبارتند از:

۱. کیسانیه:

اولین فرقه شیعی است که بعد از شهادت امام حسین علیه السلام پدید آمد؛ آنان پیروان مختار بن ابی عبیده ثقفی اند و از آنجا که مختار در آغاز، کیسان نام داشت، به کیسانیه شهرت یافتند.^۶ گر چه شکل گیری رسمی آن، بعد از مرگ مختار و در زمان امام باقر علیه السلام بود. عقیده این گروه آن است که محمد بن حنفیه پس از امام حسین علیه السلام، امام است. (بعد از او، دچار اختلاف شدند) این گروه پس از مدتی منقرض شدند. غیر از تعدادی راوی معدود از جمله حیان السراج، المرقع بن قمامه الاسدی و عامر بن وائل، راویانی در کتب حدیثی ندارند.

۲. زیدیه:

زیدیه فرقه ای از شیعه و منسوب به زید فرزند امام زین العابدین علیه السلام است. آنان تا به امام حسین علیه السلام با شیعه اثناعشری هم عقیده اند، ولی پس از او به امامت سیاسی امام زین العابدین علیه السلام اعتقاد ندارند؛ گرچه امامت علمی او را پذیرفته اند. در فهرست امامان زیدیه، پس از امام حسین علیه السلام، حسن مثنی متوفای ۸۰ هجری و فرزند امام حسن علیه السلام قرار دارد. علت این که آنها به امامت سیاسی امام سجاد علیه السلام معتقد نیستند، این است که در غیر از سه امام نخست، که امامت آنان منصوص است، دعوت و قیام را یکی از شرایط امام می دانند و بر این اساس، تقیه را برای امام جایز نمی دانند. زیدیه شامل فرقه هایی است از جمله: جارودیه (پیروان ابوالجارود زید بن منذر همدانی)، صالحیه (یا بتریه یا ابتریه، پیروان صالح بن حی یا پیروان کثیر النسواء ملقب به ابتر) و سلیمانیه (یا جریریه، پیروان سلیمان بن جریر) راویان زیدی بیش از راویان کیسانی در کتب حدیثی ما وجود دارند (حدود ۱۵ راوی که بسیاری از ایشان تقه هستند) از جمله: ابوالجارود، که روایات تفسیری بسیاری را از امام باقر ع در کتاب فعلی تفسیر القمی نقل کرده است.

۳. فطحیه / ناووسیه / اسماعیلیه:

بعد از شهادت امام صادق ع، شیعیان دچار اختلاف دامنه داری شدند: الف. گروهی قائل به امامت اسماعیل، فرزند ارشد آن امام که پیش از شهادت ایشان از دنیا رفته بود، شدند. این گروه را اسماعیلیه می نامند. از این فرقه، راوی خاصی در منابع حدیثی سراغ نداریم.

۱. واژه دیگری نیز در کتب اهل سنت استعمال شده است: «شیعه جلد». درباره معانی این واژه نیز دو دیدگاه وجود دارد: برخی از اهل سنت بر این باورند که شیعه جلد کسی است که امام علی را در تمامی فضایل سرآمد صحابه حتی شیخین بدانند. اما برخی دیگر می گویند: شیعه جلد کسی است که امام علی علیه السلام را دوست می دارد و با اینکه ایشان را بر شیخین مقدم نمی دارد ولی امام را بر عثمان مقدم داشته و عثمان، معاویه، طلحه، زبیر و کسانی که با امام جنگیده اند را لعن می کنند.

۲. تاریخ شیعه و فرقه های اسلام تا قرن چهارم، مشکور، ص ۱۴۷

۳. المقالات و الفرق، سعد بن عبدالله اشعری، ص ۲۰۹

۴. المغنی، ابن قدامه، ج ۱۲، ص ۲۹

۵. الغارات، ابن هلال ثقفی، ج ۱ ص ۴۲

۶. فرق و مذاهب کلامی / علی ربانی گلپایگانی ص ۷۱ (به نقل از فرق الشیعه ص ۴۴) البته وجوه دیگری نیز در تسمیه ایشان گفته شده است. از آن جمله است: به جهت انتساب به کیسان، رئیس پلیس مختار و یا ابوعمره کیسان (رئیس قبیله بجیل، غلام امیرالمؤمنین ع و شاگرد محمد بن حنفیه).

ب. گروهی دیگر مرگ امام ششم را انکار کردند (وقف) و با ادعای مهدویت آن حضرت، هیچکس را پس از ایشان، امام ندانستند. این گروه را به خاطر نام پیشوایشان عجلان بن ناووس، ناووسیه می نامند. در میان راویان شیعه صرفاً به چهار نفر نسبت ناووسی داده شده است: ابان بن عثمان، سعد بن طریف، عبدالله بن احمد بن ابی زید و عنبسه بن مصعب. نسبت ناووسی بودن به ابان بن عثمان که از اصحاب اجماع است، ظاهراً تحریفی در عبارت بعضی نسخ بوده و در ترجمه او بجای من القادسیه که اشاره به محلی خاص دارد آمده من الناووسیه که اهل دقت، اولی را به صواب نزدیکتر میدانند. در مورد سعد صرفاً این انتساب از سوی حمدویه در رجال کشی نقل شده که قرائن قابل توجهی بر خلاف آن قابل اقامه است (نجاشی و دیگر رجالیان متأخر قائل به فساد عقیده وی نیستند). عبدالله بن احمد بن ابی زید روایتی در کتب روایی ما ندارد و قائل به این انتساب نیز معلوم نیست. (الفهرست: قبل انه کان من الناووسیه) تنها درباره عنبسه بن مصعب این گزارش در رجال کشی وجود دارد: «قال حمدویه: عنبسه بن مصعب ناووسی واقفی علی ابی عبد الله (ع) و إنما سمیت الناووسیه برئیس کان لهم یقال له فلان بن فلان الناووس». با توجه به آنچه گفته شد بررسی بیشتر این وضعیت این فرقه کاربردی در بحث ما ندارد و گفتگوی بیشتر راجع به این فرقه را باید در کتب مفصل کلامی پی گرفت. برخی محققان اصل نشأت این فرقه را قبول ندارند.

ج. عده‌ای از بزرگان شیعه، قائل به امامت عبدالله افطح (پسر بزرگ امام صادق علیه السلام) شدند. این گروه را فطحیه می نامند. عبدالله بعد از ۶۰ روز بدون داشتن فرزندی از دنیا رفت. هواداران عبدالله پس از وی، امامت امام کاظم علیه السلام را پذیرفتند. اکثر گرویدگان به وی، به دلیل کم اطلاعی عبدالله از احکام و دین و بدون فرزند بودن وی، از وی برگشتند و قائل به امامت امام کاظم علیه السلام شدند. ولی برخی امام کاظم را جانشین عبدالله پنداشتند و عبدالله را امام هفتم به حساب آوردند. حدود ده راوی فطحی مذهب در کتب حدیث وجود دارد که بزرگانی چون عبدالله بن بکیر (از اصحاب اجماع) و علی بن حسن بن فضال از آن جمله اند.

د. گروه کمی نیز قائل به امامت محمد دیباج، فرزند دیگر امام صادق ع شدند که به خاطر انتساب به پیشوایشان یحیی بن ابی سمیط، معروف به سمیطیه (یا شمطیه) شدند. از آنجا که خود محمد به این ادعا تن نداد، بعد از مدت کمی منقرض شدند.

۴. واقفیه:

بعد از شهادت امام کاظم علیه السلام، برخی از بزرگان اصحاب آن حضرت از جمله علی بن ابی حمزه بطائنی و عثمان بن عیسی العامری، در آن حضرت توقف کردند. از آن رو، آنها را واقفی می خواندند. (حب دنیا و نگه داشتن پولهای فراوانی که به خاطر وکالت امام کاظم نزد ایشان بود، را از جمله علل وجود این جریان ذکر کرده اند). سران جریان وقف، در بین اصحاب، همچون سگ باران خورده به حساب می آمدند و اصحاب از مباشرت با ایشان اجتناب می کردند. لذا بعد از واقفی شدن، حدیثی از این گروه اخذ نکردند.

غلاة:

گرچه غلاة را به خاطر تفاوت ماهوی ایشان با عقاید حقه امامیه، نمی توان از این گروه دانست (بلکه محلق کردنشان به مسلمانان نیز محل تأمل است)، ولی به دلیل اینکه در بحث امامت اعتقاداتی شبیه به آنان دارند، برخی، ایشان را در گروه امامیه داخل می دانند. اندیشه غلو در پی بالابردن شأن پیامبر و امامان، هر از گاهی سربرمی آورد و فرقی را متولد می کرد.^۱ از جمله:

مُغْبِرِیْه: اصحاب مغیره بن سعید از اصحاب امام باقر علیه السلام

خَطَّایِیْه: پیروان محمد بن مقلاص ابوالخطاب، از اصحاب امام صادق علیه السلام

نُصَیْرِیْه: پیروان محمد بن نصیر الفهری، که اعتقاد به ربوبیت امام هادی علیه السلام (و یا امیرالمؤمنین علیه السلام) و اباحه محارم داشتند.

^۱. غلو به دو نحو است: الف. غلو الحادی و کفر آمیز (ادعای خدایی پیامبر و امامان) ب. غلو انحرافی و شرک آلود (تفویض تام تدبیر خلق و روزی به امامان) برخورد ائمه با غلو و غالیان به دو شیوه بوده است: ۱. معرفی عقاید حقه؛ ۲. اعلام انزجار و برخورد شدید با سرکردگان این جریان؛ از جمله از امام سجاد ع نقل شده است: «إن قوما من شیعتنا سیحیونا حتی یقولوا فینا ما قالت اليهود فی عزیر ... فلا هم منّا و لا نحن منهم» و یا امام رضا در دعایی می فرماید: «اللهم انی اعوذ بک و ابرء الیک من الذین ادعوا لنا ما لیس لنا بحق».